

## کارکرد معنایی و زیباشناختی بروج فلکی در غزل مولوی

فاطمه نظری فر\* / فاطمه کلاهیچیان\*\* / محمدابراهیم مال میر\*\*\* / غلامرضا سالمیان\*\*\*

### چکیده

عناصر و اصطلاحات نجومی همواره حضوری مؤثر در معنا و صورت ادبیات ملل، از جمله شعر فارسی داشته‌اند. درک کامل مفهوم بسیاری از اشعار در گرو درک مناسبات معنایی و جزئیات زیباشناختی موضوعات و پدیده‌های نجومی به کاررفته در آن‌هاست. بر اساس این اهمیت، هدف مقاله حاضر تبیین کارکردهای معنایی و تصویری بروج فلکی به عنوان بخشی مهم از مجموعه موضوعات نجومی در غزل مولوی است. یافته‌های این تحقیق توصیفی-تحلیلی حاکی از آن است که مولوی ۱۱۷ بار از نام برج‌ها استفاده کرده است. پرنمودترین بروج در غزل او عبارت‌اند از: حمل (که از مقارنتش با آفتاب، تصویری کلیدی و چشمگیر ایجاد می‌شود)، اسد، ثور و میزان. مهم‌ترین کارکردهای معنایی و موضوعی القاشده توسط نام برج‌ها عبارت‌اند از: مفاهیم مرتبط با احیای معنوی، تقرّب، عشق عارفانه، طلب، بهره‌مندی از محضر راهبر، نگویش تعلقات نفسانی و دنیای مذموم. با توجه به استفاده عرفانی- بلاغی مولوی از نام همه برج‌ها و کاربرد آن‌ها در بیت‌هایی که محمل چند تصویرند، تعداد کارکرد تصویری نام بروج، متعدّدتر و با بسامد ۱۳۹ است که برجسته‌ترین آن‌ها در قالب نماد، ایهام، کنایه و تشبیه عرضه شده‌اند. یکی از نکات قابل توجه، تلفیق تصاویر با یکدیگر است؛ مثل تشبیهات نمادین، کنایه-نماد و تشبیه-کنایه. مولوی از کارکرد نماد در ضمن تصاویر دیگر هم بهره می‌گیرد و بر کنایه نیز تأکیدی قابل تأمل دارد. نام بعضی از برج‌ها نیز در ساختار ایهامی، به‌ویژه از نوع تناسب به کار گرفته می‌شود.

**کلیدواژه:** کارکرد معنایی، تصویر بلاغی، عناصر نجومی، بروج فلکی، غزل مولوی.

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه

\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه (نویسنده مسئول) kolahchian@razi.ac.ir

\*\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه

تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۰۵/۰۲ - پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۹/۲۱

## ۱. مقدمه

### ۱-۱. مسئله تحقیق

عناصر طبیعت از دیرباز در القائات موضوعی-معنایی و جلوه‌های زیباشناختی-بلاغی آثار ادبی نقشی بسزا داشته‌اند. یکی از این عناصر، مجموعه آسمان و عناصر نجومی، از جمله آسمان، ستاره‌ها و سیارات، ابرها، افق، طلوع و غروب، صاعقه، باران و برف، جلوه‌های شب و روز در آسمان، بروج و صور فلکی و سایر پدیده‌های وابسته به علم نجوم و هیئت، اعم از وضعیت‌ها، اطوار و احوال عناصر فلکی است. این اجزا و پدیده‌ها اصطلاحات متنوعی را با خود همراه کرده‌اند که درک بخش مهمی از معنا و فرم آثار ادبی، به خصوص شعر در گرو درک مفاهیم و لطایف آن‌هاست.

ظهور توجه به مسائل نجومی را می‌توان با پیدایش انسان هم‌زمان دانست (میتون<sup>۱</sup>)، ۱۳۶۵: ۷). انسان‌های اولیه به مدد تخیل از آسمان، اوضاع و اجرامش، دنیایی متافیزیکی در ذهن و زبان خود می‌ساختند؛ مثلاً دسته‌ای ستاره را به انسان یا حیوانی تشبیه می‌کردند. گاهی نیز مردمی که دوستدار روح حیوانی خاص یا شخصی افسانه‌ای بودند، ستارگان را به آن‌ها تشبیه می‌کردند (راید<sup>۲</sup>، ۱۳۳۵: ۳۷).

دانش نجوم نزد انسان‌های کهن، در تمام شئون زندگی دخالت داشته و «مدت‌ها به‌عنوان محرمانه‌ترین و مهم‌ترین علوم به حساب آمده است» (بیکرمن<sup>۳</sup>، ۱۳۸۴: ۴۰). می‌توان نجوم را علم مواضع، حرکات، ساختمان‌ها و سرگذشت‌های اجرام و اجزای آسمان و تأثیراتشان بر زندگی آدمیان دانست. در این مسیر، بشر گاهی واکنش خود را به صورت توصیفات جادویی و اسطوره‌ای بیان کرده که در هنر، ادبیات و ادیان تجلی یافته است. سپس کوشیده است پدیده‌های آسمانی را با بیانی علمی توضیح دهد (مصفا<sup>۴</sup>، ۱۳۸۸: ۵۳۰).

1. Mitton
2. Ride
3. Bickerman

یکی از اصطلاحات مربوط به این حوزه، برج است. منطقه البروج کمربند فرضی در وسط آسمان بود که به دوازده قسمت مساوی تقسیم می‌شد و هر قسمت را یک برج می‌خواندند (ماهیار، ۱۳۸۸: ۶۰). منازل ماه، تقسیم‌بندی بیست‌وهشت‌گانه‌ای دارند که در هر شبانه‌روز، مسیر گردش ماه بر دایرة البروج است. این منزل‌ها در برج‌ها قرار دارند. هریک از برج‌ها را خانه یکی از سیاره‌های هفت‌گانه می‌دانستند. برخی سیاره‌ها دو خانه داشتند. هر برج خانه شرف، وبال یا هبوط یکی از سیاره‌ها نیز دانسته شده است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۱۷). از دیگر اطلاعات مربوط می‌توان به این نکات اشاره کرد: برج‌ها به چهار مثلث آتشی، خاکی، بادی و آبی تقسیم شده‌اند. حمل، اسد و قوس مثلث آتشین‌اند که دارای طبیعت صفراوی است. ثور، سنبله و جدی مثلث خاکی هستند که سوداوی است. جوزا، میزان و دلو مثلث بادی‌اند که طبیعت دموی دارد و سرطان، عقرب و حوت مثلث آبی را ایجاد می‌کنند که بلغمی است (همان: ۳۹۷). برج‌ها را دارای طبیعت ماده-سرد و نر-گرم نیز دانسته‌اند. حمل، جوزا، اسد، میزان، قوس و دلو گرم و نر هستند و ثور، سرطان، سنبله، عقرب، جدی و حوت سرد و ماده. کواکب نر در برج‌های نر قوت بیشتری دارند (ماهیار، ۱۳۸۸: ۶۸). نخستین برج فصل را منقلب نامیده‌اند که نشانه حرکت و سرگردانی است. برج دوم را ثابت و سوم را ذوجسدین خوانده‌اند. به این ترتیب، حمل، سرطان، میزان و جدی مربعه منقلب را ساخته‌اند؛ ثور، اسد، عقرب و دلو مربعه ثابت و جوزا، سنبله، قوس و حوت مربعه ذوجسدین را شکل داده‌اند (همان: ۶۹).

در شعر فارسی، اشارات نجومی از آغاز سبک خراسانی دیده می‌شود؛ اما رویکرد علمی آن تدریجاً از قرن پنجم به بعد نمود فراگیر می‌یابد؛ مثلاً در شعر دوره سلجوقی و گویندگانی چون منوچهری (م ۴۳۲ ق)، انوری (م ۵۸۵ ق)، سنایی (۴۷۳-۵۴۵ ق)، خاقانی (۵۲۰-۵۹۵ ق) و نظامی (۵۳۰-۶۰۲ ق) (مصفا، ۱۳۸۸: چهارده). شاید بتوان گفت نجوم بیشترین بازتاب را نسبت به سایر علوم، در ادبیات داشته که البته با انگاره‌های موهوم و خرافی نیز آمیخته شده است. بسیاری از باورها نزد مخاطب معاصر

خرافه‌اند؛ اما در اندیشهٔ قدما، خاستگاه و ساختاری کاملاً مستدل داشته و منشأ محاسبات و مفاهیم فراوان شده‌اند (همان: پانزده).

میزان آگاهی شاعران از علم نجوم متفاوت بوده است. بعضی «آگاهی‌هایی در حدّ عامّه داشته و شاعران شاخص از اطلاعات دقیق و گسترده برخوردار بوده‌اند» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۴۱). عناصر نجومی همواره محمل یا مکمل مفاهیم متنوع، متعدد و ظریفی در شعر ما شده‌اند و گاه آن‌قدر تأثیر نهاده‌اند که بدون درک کارکرد معنایی و هنری- ادبی آن‌ها درک ظرایف محتوایی و بلاغی شعر میسر نمی‌شود. یکی از شاعرانی که کاربردهایی تعیین‌کننده از عناصر نجومی، از جمله بروج فلکی دارد، مولوی (۶۰۴- ۶۷۲ ق) است. ارتباط با بخشی از دقیق و زوایای مهمّ غزل مولوی، نتیجهٔ ارتباط با جلوه‌های معنایی و زیباشناسانهٔ حاصل از این کاربرد است.

مولوی مفاهیم کلیدی شعر خود را در قالب تصاویر متنوعی از پدیده‌های اطرافش تبیین و تکرار می‌کند. «همدلی و هم‌زبانی با کاینات، پرتوی است که اندیشهٔ عرفانی او بر شعر می‌اندازد و به آن طراوت بی‌سابقه می‌دهد» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۲۴۴). شعر او آیینۀ تمام‌نمایی از شخصیت، عواطف، عشق، شور و هیجان‌های اوست. شعری که از عاطفه‌اش آغاز شده و در تخیل او گسترش یافته است (محمدی و ایقانی، ۱۳۸۵: ۶۹).

غزل‌های مولوی بیانگر مفاهیم ماورایی و دریافت‌های باطنی‌اند و چون انتقال این‌گونه تجربه‌ها با زبان عادی امکان‌پذیر نیست، او به بیانی (تصویری، به‌خصوص) رمزی و نمادین که با آن دریافت‌ها مناسبت دارد، متوسّل می‌شود (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۶۱). یکی از شگردهای خودآگاه یا ناخودآگاه این بیان که ارزش‌های معنایی و بلاغی قابل‌بررسی دارد، استفاده از عناصر نجومی اعم از نام بروج است.

در این مقاله پس از بررسی تمام غزلیات مولوی و استخراج همهٔ جلوه‌های مرتبط با موضوع، یافته‌ها دسته‌بندی، تبیین و تحلیل شده‌اند. مقاله دارای دو بخش کارکرد معنایی و تصویری است و برج‌ها (با توجه به نام‌های اصلی و فرعی) بر اساس میزان نمود طبقه‌بندی شده‌اند. مهم‌ترین هدف‌های این تحقیق عبارت‌اند از: ۱. تعیین انواع و

بسامد بروج فلکی نمودیافته در غزل مولوی؛ ۲. تبیین کارکردهای موضوعی - معنایی بروج فلکی در غزل مولوی؛ ۳. بررسی جلوه‌های بلاغی - تصویری بروج فلکی در غزل مولوی.

## ۱-۲. پیشینه تحقیق

دربارۀ عناصر و اصطلاحات نجومی اشعار مولوی پژوهش‌هایی انجام شده است؛ از جمله صرفی (۱۳۸۶) با بررسی برداشت‌های عرفانی و اخلاقی مولوی از افلاک و اختران به این نتیجه رسیده است که او با ایجاد شبکه‌های متعدد معنایی و ابهام‌ها به دانش نجوم خود مفهومی بی‌سابقه مبتنی بر آموزه‌های قرآن کریم و نگاه خاصش می‌بخشد. صرفی و اکبری جور (۱۳۹۱) نشان داده‌اند مهم‌ترین نقش نمادین ماه در عقاید ایرانیان، اسطوره‌ها و نزد مولوی، بیان ارتباط مُلک و ملکوت است و تعبیری از سرگذشت روح در دنیا. سعدی قوجه‌بگلو (۱۳۹۳) نشان می‌دهد در میان اصطلاحات نجومی مثنوی، فلک و ترکیبات مربوط، بالاترین بسامد را دارند و رتبه بعدی از آن آفتاب است. قریشی و حاجی‌زاده (۱۳۹۵) به این نتیجه رسیده‌اند که نماد خورشید در زبان مولوی تحت تأثیر ناخودآگاه جمعی شکل گرفته است. مولوی با تلفیق صفات اساطیری خورشید و اندیشه‌های شخصی‌اش نمادی تازه می‌سازد. سعادت‌ی جلی، گلی‌زاده و ابراهیمی (۱۳۹۷) بیان می‌کنند که مولوی به مدد تصویر خورشید، وحدت پنهان در عالم را به نمایش گذاشته، به راه‌حلّ تعارض‌های درونی و روانی پرداخته است.

در این میان، پژوهشی که جلوه‌های معنایی و تصویری بروج فلکی را در غزلیات مولوی با توجّه به تمام جزئیات بررسی کند یافت نشد؛ تحقیقی که می‌تواند دریچه‌ای دیگر به سوی ذهن و زبان او بگشاید.

## ۲. کارکرد معنایی بروج فلکی در غزل مولوی

در آغاز باید گفت بعضی اسامی برج‌ها معنای خود برج را دارند؛ اما بعضی دیگر از معبر انواع ابهام، برج مورد نظر را تداعی می‌کنند. بروج فلکی در غزل مولوی ۱۱۷

بار نمود دارند: حمل ۲۸، اسد ۱۸، ثور ۱۴، میزان ۱۳، جوزا ۱۰، سنبله ۹، عقرب ۷، قوس ۵، حوت ۴، سرطان ۳، جدی ۳ و دلو ۳ بار. حمل، اسد، ثور، میزان و سنبله بیشترین و متنوع‌ترین مفاهیم را القا کرده‌اند. تقرب، عشق و عظمت آن، بهره‌مندی از هدایت راهنما، شور و اشتیاق روحانی و نشاط معنوی و نیز مفاهیم مربوط به بی‌بهرگی معنوی، تعلقات نفسانی و دنیای مذموم، بارزترین موضوعات القاشده توسط این بروج هستند.

## ۲-۱. حمل

حمل اولین علامت منطقه البروج است. در این نقطه، طبیعت بیدار می‌شود که نشانه‌اش شکوفه بهاری است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴: ۳۸/۳). اقوام کهن حمل را سمبل فراوانی و باروری برای دام و طیور، به‌ویژه گوسفندان می‌پنداشتند (فشنگ‌ساز، ۱۳۹۱: ۲۲). شرف شمس در برج حمل است، به‌خصوص درجه نوزدهم (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۲۱). حمل در شعر فارسی بیشتر برای وصف آسمان و بهار آمده و مانند بره زمینی، نماینده تسلیم و بی‌خبری است که گاه قربانی شدن در مراسم حج ممدوح یا ذبح شدن در مطبخش را آرزو می‌کند (مصفا، ۱۳۸۸: ۲۱۰). این برج در غزلیات مولوی ۲۸ بار نمود دارد که ۴ بار با نام معادلش، بره آمده است، برای القای مفاهیمی چون تقرب، شوق، عشق، طلب، بهره‌مندی از محضر مراد، عنایت و توفیق الهی و به‌ویژه تجدید حیات و شکوفایی معنوی سالک. تناسب حمل و خورشید که از واژه-تصویرهای کلیدی مولوی است و اشتغال بر مفاهیم یادشده که جزو برجسته‌ترین ذهنیات مولوی هستند، بسامد کاربرد این برج را در غزل او بالا برده است. در همه نمونه‌ها حمل در تأثیر محتوایی به خورشید وابسته است.

در بیت زیر، تموز نماد تقرب و اوج بهره‌مندی معنوی است که با «دوصد» مؤکدتر بیان شده است. دی در تقابل با تموز، بر کثرت رکود و بی‌بهرگی روحانی دلالت

دارد. به این ترتیب، رسیدن خورشید اقبال به حمل، تعبیری از یافتن توفیق و آمادگی برای طی مراتب معرفت و رهایی از انجماد بعد است:

چو آفتاب سعادت رسید سوی **حمل** دوصد تموز بجوشید از دی سردم

(مولوی، ۱۳۹۲، ۶۱۱/۱، غ ۱۷۲۲)

در این نمونه، خورشید مرشد است و تقارنش با حمل، آغاز تأثیرگذاری و دستگیری. در عمل آمدن شعاع نیز نماد بهره بردن از راهنمایی اوست. لعل و یاقوت آنانند که در اثر این بهره‌مندی، ارزش‌های گوهر وجودی خویش را عیان کرده‌اند؛ زیرا آفتاب سنگ‌های مستعد معادن را تبدیل به احجار کریمه می‌کند (شمیسا، ۱۳۷۷: ۵۰). لعل و یاقوت رنگ سرخ را نیز متبادر می‌کنند که می‌تواند دلالتی بر خون دل‌های عشق باشد. مصراع دوم سرشار از تحسین و رضایت است و گونه‌ای کثرت را نیز القا می‌کند:

چو خورشید **حمل** آمد شعاعش در عمل آمد

بین لعل بدخشان را و یاقوت زکاتی را

(مولوی، ۱۳۹۲، ۲۸/۱، غ ۷۰)

مولوی شمس را مایه شادمانی و بشارت جهانیان دانسته، تبریز را با وجود غربی بودن، با استعاره‌ای مکنیه مطلع آفتاب وجود شمس معرفی می‌کند. حالا این آفتاب که از تبریز طلوع کرده، وارد برج حمل شده است؛ یعنی آغاز اشراقی که نتیجه‌اش انقلاب وجودی مولوی است. ایهام ترجمه آفتاب و شمس و ایهام تناسب برّه با قربانی و دین، از دیگر نکات قابل توجه‌اند:

ای که ز تبریز تو عید جهان شمس دین

هین که رسید آفتاب جانب برج **بره**

(همان، ۸۳۷/۱، غ ۲۴۰۴)

نمونه‌های دیگر نمود برج حمل: (همان، ۲۹/۱، ۲۱۵، ۳۱۶، ۳۶۶، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۹، ۵۰۲، ۵۲۱، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۹۲ و ۷۵۶، ۸۱۷/۲، ۸۳۲، ۸۸۲، ۱۰۲۰ و ۱۱۴۲)، بره (۲۸۱/۱، ۷۹۶/۲، ۸۵۷ و ۱۱۴۳).

## ۲-۲. اسد

اسد تنها خانه خورشید است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۸۴). خورشید در اسد به غایت قوت می‌رسد. در احکام بروج، نشانه دلیری، سخت‌دلی، جفاکاری و غرور است (مصفا، ۱۳۸۸: ۳۹). «این برج با تجسم سلطان حیوانات نشان داده می‌شود و مظهر قدرت سلطنت و نیرویی متصل به خورشید است» (شوالیه و گربان، ۱۳۸۴: ۱/۱۷۸). اسد در غزلیات مولوی ۱۸ بار نمود دارد که ۹ بار با نام‌های معادل شیر فلک، شیر چرخ، شیر گردون و شیر سمایی است. با توجه به خصایص ظاهری و نشانه‌شناختی شیر و اینکه اسد خانه خورشید بوده، خورشید نزد مولوی، نماد خداوند، شمس تبریزی یا انسان کامل و برتر است، این برج برای القای مفهوم عالم ملکوت، عشق و عظمت آن، درجات والای معنوی و نیز بهره‌مندی از مجالست و هدایت راهبر به کار رفته است.

در این بیت، آخور ثور نماد دنیای مادی و بهره‌مندی‌های نفسانی است و برج اسد نماد عالم حقیقت و تخلّق به اخلاق ملکوتی. بیت تعبیری است از لزوم رسیدن به قابلیت‌های والای معنوی و حرکت در طریق معرفت و کمال که جز با گذر از نفس و دنیای نکوهیده میسر نمی‌شود. استفاده از شیوه‌ای تشبیهی که به اسلوب معادله نزدیک است و جناس تام اسد و ایهام ترجمه ثور و گاو، همچنین تضادی که میان آخور و برج و نیز شیر و گاو وجود دارد، به انتقال مؤثر معنا کمک کرده است. همچنین تقابل اسد که مفرد است، با گله گاو تعبیری از لزوم خلاصی از کثرات است و روی در سوی وحدت داشتن:

ز آخور ثور برانیم سوی برج اسد      چو اسد هست چه با گله گاو آمیزیم؟

(مولوی، ۱۳۹۲، ۵۸۳/۱، غ ۱۶۴۳)

در این نمونه که توصیه به مجاهده با نفس است (جهادی که بر اساس ساختاری نسبتاً متناقض نما در خود صلح‌ها دارد)، اسد هم مفهوم بلندی و دوری را القا می‌کند و هم می‌تواند عالم جان و ملکوت باشد. مولوی می‌گوید اگر از میدان مبارزه که تنگاتنگ و خونین است، بگریزی و از چیرگی بر نفس درمانده شوی، ماه را که نمادی از گوهر وجودی و فضایل روحانی شده است، از دست خواهی داد. ایهام ترجمه شیر و اسد قابل توجه است:

بکن مجاهده با نفس و جنگ ریشاریش      که صلح را ز چنین جنگ‌ها مدد باشد  
و گر گریز کنی همچو آهو از کف شیر      ز تو گریزد آن ماه بر اسد باشد  
(همان، ۳۳۳/۱، غ ۹۳۵)

نمونه‌های دیگر: (همان، ۸/۱، ۱۰۹، ۳۱۲، ۳۸۸ و ۴۵۴، ۱۱۴۴/۲)، شیر (۱۵۱/۱)، ۳۱۴، ۴۵۴ و ۵۶۳، ۱۰۲۷/۲، ۱۰۸۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۵ و ۱۱۴۱).

### ۲-۳. ثور

ثور یکی از دو خانه زهره است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۷۴). برج ثور «خانه شرف ماه است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۲۹۹/۱). در غزل مولوی ضمن ۱۴ بیت دیده می‌شود که ۸ بار با نام معادلش گاو به کار رفته است. به دلیل ویژگی‌های ظاهری و نمادین گاو، این برج اغلب به القای مفاهیمی چون جلوه‌های دنیای محسوس، تعلقات نفسانی و دنیای مذموم کمک می‌کند. همچنین گفته شده «برج ثور طبیعتی حیوانی یا اخلاقی غریزی ایجاد می‌کند» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۴: ۳۸۸/۱). با وجود این، در اندک مواضعی نیز بر بهره‌های معنوی و شادی دلالت دارد؛ زیرا «گاو نمادی از حاصلخیزی و فراوانی بوده است» (همان: ۳۸۷). ایهام ترجمه گاو و ثور، جناس تام گاو و نیز مجاورت و تقابل ثور و اسد در برخی بیت‌ها قابل توجه است.

در این بیت، مولوی با کاربرد جناس تام گاو و اشاره به عقاید قدما درباره زمین، بختیاری خود را در گرو رهایی از همه جوانب انحصار دنیوی و استغنا از مظاهر عظیم وابستگی‌ها می‌داند:

## گاو برین چرخ برین، گاو دگر زیر زمین

زین دو اگر من بجهم بخت بود چنبر من

(مولوی، ۱۳۹۲، ۶۴۵/۱، غ ۱۸۱۳)

در این نمونه، سخن از بزمی معنوی است که قداست سحر، حلاوت عشق و عروج تقرّب را دارد. ثور در تقابل با دیگر اجزای بیت واقع شده، گریختن از آن، تعبیری نمادین از وارستگی و ترک تعلق است. به برج قمر رسیدن نیز تعالی و شایستگی بهره‌مندی از نورانیت، هدایت و محضر راهبر را می‌رساند:

صبح است و صبح است بر این بام برآیم از ثور گریزیم و به برج قمر آییم

(همان، ۵۳۱/۱، غ ۱۴۸۵)

نمونه‌های دیگر: (همان: ۱۰۹، ۴۵۴، ۵۶۸ و ۵۸۳، ۱۱۴۴/۲)، گاو (۱۹۰/۱، ۳۱۵، ۳۸۸ و ۵۶۸، ۷۹۶/۲، ۸۱۶ و ۱۰۹۵).

## ۴-۲. میزان

میزان جایگاه زهره است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۹۷) و «در نجوم دلالت بر سعادت دارد» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱۱۴۶/۲). این برج نقطه اعتدال خریفی است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۰۸). میزان در غزل مولوی ۱۳ نمود دارد که ۲ بار با نام معادلش ترازو آمده است. یکی از نکات قابل توجه تقارنی کنایی است که مولوی بین ماه و میزان ایجاد کرده است و چون در کتاب‌های لغت و کنایات یافت نشد، به نظر می‌رسد تصویری شخصی برای تبیین سامان گرفتن اوضاع و احوال معنوی باشد. میزان در غزل مولوی بر دو مفهوم متضاد دلالت دارد؛ در حالی که «در احکام نجومی (نیز) برجی منقلب و صف شده است» (ورجواند، ۱۳۶۶: ۴۴۳). مولوی گاه میزان را همراه با زهره، بر وصل و گشایش دلالت می‌دهد؛ زیرا میزان خانه زهره است و گاه در ارتباط با خورشید برای القای مفهوم غربت، دوری، دل‌تنگی و کدورت حال می‌آورد؛ زیرا برج میزان محلّ هبوط خورشید است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۹۰).

در این بیت، «زهره به میزان شدن» تعبیری از بازگشت شمس تبریزی است. میزان یکی از دو خانه زهره است. هر سیاره‌ای در خانه‌اش نیروی بیشتری برای تأثیر دارد (همان). مولوی می‌خواهد نغمه بلند شادمانی بشنود که با کوكب طرب و خنیاگری متناسب است. خود میزان هم نوعی اعتدال در احوال را متبادر می‌کند. زهره استعاره از شمس نیز هست. «آن» در کنار زهره، فضایی از فخامت و تمجید آفریده است. واژه زهره درخشش را نیز القا می‌کند که با شادی و هدایت تناسب دارد و در عین حال، تضادی با معنی غایب «زیر» دارد؛ چراکه زیر معنای پایین هم می‌دهد و زهره در آسمان و بالاست. ایهام تناسب منزل با زهره و میزان نیز قابل توجه است:

ای مطرب صاحب‌دل در زیر مکن منزل      کان زهره به میزان شد تا باد چنین بادا  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۳۲/۱، غ ۸۲)

شاعر مراد خود را به خورشید مانند می‌کند و شکوه و عظمت او را غیرقابل وصف می‌داند. زمانی که خورشید وارد میزان می‌شود، قوت و تأثیرش کاستی می‌گیرد (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۰۸)؛ اما این راهبر، خورشیدی است که با وجود دوری و کاسته شدن تأثیر ظاهری‌اش، در اوج هدایتگری، حیات‌بخشی، جلوه‌گری و عظمت قرار دارد:

آفتابا نه حدّ تو پیدا است      نه که در خانه ترا زویی؟

(مولوی، ۱۳۹۲، ۱۱۳۱/۲، غ ۳۱۴۳)

موارد دیگر (همان، ۲۸۳/۱، ۲۹۶، ۳۸۸، ۴۴۸، ۵۹۴، ۶۷۲، ۷۲۲ و ۷۴۸، ۹۱۲/۲ و ۱۰۹۱)، **توازو** (۷۸۵/۲).

## ۲-۵. جوزا

جوزا یکی از دو خانه عطارد است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۷۸). همچنین «روشن‌ترین و درخشنده‌ترین بروج و جایگاه اوج خورشید است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۸۰/۱ و ۳۲۹). «در برخی نقش‌ها نه با تصویر دو کودک که دست‌های یکدیگر را گرفته‌اند، بلکه با تصویر دو دل‌داده نشان داده شده است» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۴۶۷/۲). این برج در غزل مولوی ۱۰ بار نمود دارد و به نظر می‌رسد برای تبیین تقارن عشق و حکمت، شور

و شعور یا نوعی عشق ناشی از معرفت که ذهن و دل را نورانیت، غنا و کمال می‌بخشد، آمده است. کاربرد واژه «مغز» در تعبیرات مربوط به جوزا قابل توجه است. در بیت زیر که بیان تشبیهی - تفضیلی و مبتنی بر پارادوکس آن مؤثر افتاده است، عشق عارفانه لطیفه‌ای فخیم و توصیف‌ناپذیر دانسته شده که به مراتب غنی‌تر از جوزاست. صفت پرمغز می‌تواند تعبیری از تعدد و درخشش ستارگان این برج باشد:

آن نکته که عشق او در آنجاست پرمغزتر از هزار جوزاست

(مولوی، ۱۳۹۲، ۱۳۲/۱، غ ۳۶۴)

در این نمونه نیز نورافشانی خورشید وجود شمس که تعبیری از هدایتگری است، در ساختاری مضمور و تفضیلی، تعالی مرتبت شمس و همان شور و شعور درخشان را تجسم می‌بخشد:

بر آبتاب بر افلاک شمس تبریزی به مغز نغز بیارای برج جوزا را

(همان، ۷۹/۱، غ ۲۱۲)

نمونه‌های دیگر: (همان، ۳۸/۱، ۲۶۵، ۲۷۹، ۳۱۸، ۳۴۳ و ۷۴۸، ۱۰۴۴/۲ و ۱۱۱۴).

## ۲-۶. سنبله

سنبله با نام‌های عذرا و خوشه نیز معروف است و یکی از دو خانه عطارد (ماهیار، ۱۳۸۸: ۸۶). ستاره روشن آن، سماک اعزل طبق افسانه‌ها خوشه گندمی را در دست دوشیزه‌ای نشان می‌دهد و زمان درو را به یاد می‌آورد (دگانی، ۱۳۸۶: ۴۳). این برج در غزل مولوی ۹ بار نمود دارد که ۱ بار با نام معادلش خوشه آمده است. این نام‌ها گاهی از طریق ایهام تناسب، معنای برج را تداعی می‌کنند. سنبله مقارن برداشت محصول است. در فرهنگ ایران باستان، خرمن آماده، نماد پاکی و نیکی است (پوردادوود، ۱۳۸۱: ۲۷). شاید تحت تأثیر چنین باورها و سایر مؤلفه‌های این برج، سنبله در غزل مولوی گاه با مفاهیمی چون برکات و بهره‌های معنوی، شور و سکر روحانی قرین شده است. گاهی نیز نماد تعلقات دنیوی است که می‌تواند آگاهانه یا ناخودآگاه با چنین

اعتقادی مرتبط باشد: «با سنبله در پایان مدار سالانه عنصر خاک هستیم، خاکی خشک شده توسط خورشید تابستانی» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴: ۶۲۶/۳).

در این بیت، جام می می‌تواند نماد دل عارف باشد. نورانیت این دل که سالک را به عالم بالا متصل می‌کند، در ساختاری مضمر و تفضیلی به تالو کواکب مانند می‌شود و بر آن پیشی می‌گیرد. جالب آن است که مشتری در یکی از معانی اش قاضی فلک نیز هست و طبیعتاً با می‌گساری میانه‌ای ندارد. دلیل انتخاب برج سنبله برای این نمونه، دو نام دیگر آن، دوشیزه و خوشه نیز می‌باشد که به ترتیب با رقصیدن و می‌تناسب دارند. جناس تام دو چرخ و ایهام تناسب چرخ در معنای چرخش قابل توجه است:

جام می‌ای که تابشش جان ببرد ز مشتری چرخ زند ز بوی او بر سر چرخ، **سنبله**  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۸۲۰/۲، غ ۲۲۸۷)

در بیت بعدی، مولوی از عمری عشق و انتظار مرگ می‌گوید که نوعی بازگشت به اصل است. در این مسیر، دنیا و آثارش را مانند آسیا می‌بیند و انسان خام را که نیاز به پرورده شدن از معبر اقتضائات دنیایی دارد، چونان گندم سنبله را نماد دنیای مذموم می‌گیرد و آرد را مثال وارستگان از آن که دردآشنای عشق هستند. ماه نیز نماد عالم ملکوت است که مولوی هم‌سنخ آن و مشتاق بازگشتن به آنجاست. در این نمونه، سنبله و ماه در معنای غایبشان با هم تناسب دارند:

گر موی من چون شیر شد از شوق مردن پیر شد

من آردم گندم نیم، چون آردم در آسیا؟

در آسیا گندم رود کز سنبله زاده‌ست او

زاده مهم نی **سنبله** در آسیا باشم چرا؟

(مولوی، ۴/۱، غ ۸)

نمونه‌های دیگر: (همان، ۱۹۰/۱، ۲۴۳، ۳۱۵ و ۳۳۸، ۸۱۷/۲ و ۱۰۷۹)، خوشه

## ۲-۷. عقرب

عقرب یکی از دو خانهٔ مریخ و محلّ وِبال زهره است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۹۸). در میان صور فلکی، «تنها عقرب است که به اسم خود شباهت دارد» (شمیسا، ۱۳۷۷، ۸۳۵/۱). این برج در غزل مولوی، هم در معنای اصلی و هم به طریق ایهام تناسب ۷ بار نمود دارد که یک بار با نام معادلش کژدم آمده است. تناسب عقرب (به عنوان جانور) با مفاهیمی چون گزندگی، نابودی و هراس و نیز برج عقرب با نحوست و نامبارکی، سبب شده است شاعر سخن از بی‌بهرگی معنوی و گمراهی و نیز مخاطرات و مهالک سلوک را با این نام همراه سازد. در نجوم احکامی، «برج عقرب دلالت بر خوی‌های ناهنجار، ترش‌رویی و ناهنجاری دارد» (ورجاوند، ۱۳۶۶: ۴۴۵)، ضمن اینکه ورود ماه به عقرب را بدیمن می‌دانسته‌اند (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۶۳).

ابر و مه در این نمونه، نماد کدورت و سیاهی دل، رکود، دل‌تنگی، ابهام، هراس و ناامیدی است. مولوی این احوال را نتیجهٔ رویداد نافرختهٔ کم‌فروغ شدن نور معرفت و تقرّب می‌داند. این مفهوم با تعبیر ورود خورشید به عقرب بیان شده است که علاوه بر تأثیر از ارتباط ماه و عقرب، می‌تواند به استمرار و اشتداد هبوط خورشید پس از ورود به میزان نیز مرتبط باشد:

چون که خورشید سوی عقرب رفت  
شد جهان تیره‌روز میغ و ز ماغ  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۴۶۵/۱، غ ۱۳۰۰)

نمونه‌های دیگر: (همان، ۳۸۸/۱، ۵۱۲ و ۵۴۱ و ۸۰۸/۲ و ۹۲۰)، کژدم (۱۱۲۶/۲).

## ۲-۸. قوس

قوس یکی از دو خانهٔ مشتری و محلّ وِبال عطارد است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۴۰۱). در شعر فارسی، سلاح‌هایی چون تیر، کمان و سنان به آن منسوب‌اند (مصفا، ۱۳۸۸: ۶۰۶). بسامد این برج در غزل مولوی، هم در معنای اصلی و هم به طریق ایهام تناسب ۵ بار است که ۳ بار با نام معادل کمان آمده و در فضای مفاهیمی چون شوریدگی عارفانه و طلب عاشقانه به کار رفته است.

در این بیت، شاعر با استفاده از عناصر فلکی یا تبادر آن‌ها به ذهن، توصیفی نمادین از بزمی معنوی و معاشقه‌ای عارفانه عرضه می‌کند. قوس که در اصل شکارگر است و می‌تواند نماد فردی نفوذناپذیر در عشق باشد، خودش شکار عشق می‌شود و گرفتار بی‌خوابی و بی‌تابی شبانه در جست‌وجوی ماه. برج عقرب، منزل هبوط ماه است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۵۴)؛ نکته‌ای که در این بیت می‌تواند در استفاده از نام کژدم که یادآور برج عقرب است، تأثیر گذاشته باشد. البته هم‌جواری برج عقرب و قوس را نیز نباید فراموش کرد. «این دو طالع با هم ناسازگارند» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۸۸۸/۲). ایهام تناسب عقرب و تیر (در مفهوم عطارد) با شب، قوس و ماه نیز قابل توجه است:

تیر غمزه چو رسید از سوی مه بر دل قوس

شب‌روی پیشه گرفت از هوشش عقرب‌وار

(مولوی، ۱۳۹۲، ۳۸۸/۱، غ ۱۰۹۲)

نمونه‌های دیگر: (همان، ۷۳۶/۱)، کمان (۸۷۰/۲، ۸۸۰ و ۸۹۲).

## ۲-۹. حوت

حوت یکی از دو خانه مشتری و پیام‌آور نوروز است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۹۷). برج حوت در غزل مولوی، هم در معنای اصلی و هم به طریق ایهام تناسب ۴ بار به کار رفته که ۲ بار با نام معادلش سمک است و برای تبیین شادابی معنوی و طراوت روحانی به کار می‌رود.

احساس شادی و فرح، از مفاهیم پرکاربرد غزل مولوی است؛ شادی و فرحی که با احساس طلب عاشق برای نیل به وصال معشوق آغاز می‌شود و همواره در مسیر عشق همراه اوست (محمّدیان و فرحانی‌زاده، ۱۳۹۷: ۳۲۱). در بیت زیر، مولوی از نشاطی معنوی می‌گوید که سراسر عالم را گرفته است. او ضمن اشاره به باور قدیمی قرار داشتن زمین بر شاخ گاو و گاو بر پشت ماهی، با ایجاد تجانس تام میان دو گاو و ایهام ترجمه میان ماهی و سمک، گستردگی این حال خوش را تجسم می‌بخشد. به نظر

می‌رسد دلیل انتخاب برج ثور و حوت در این بیت، تناسب آن دو با بهار، طراوت و شادمانی نیز باشد:

تا گاو و ماهی زیر این هفتم زمین خرم شده

هر برج تا گاو و سمک اندر علا پا کوفته

(مولوی، ۱۳۹۲، ۸۱۶/۲، غ ۲۲۷۶)

نمونه‌های دیگر: (همان، ۳۸۸/۱ و ۵۴۱)، سمک (۶۴۴/۱).

## ۲-۱۰. سرطان

سرطان تنها خانهٔ قمر است و شرف سیارهٔ مشتری و وبال زحل (ماهیار، ۱۳۸۸: ۸۰). بسامد این برج در غزل مولوی، هم در معنای اصلی و هم به طریق ایهام تناسب ۳ بار است که یک بار با نام معادلش خرچنگ آمده است. شکل ظاهری خرچنگ و دیگرگون راه رفتن او گاه سبب کشف شباهت میان این برج با کجروی‌های نفسانی شده است.

در بیت زیر، شیر چرخ، عالم حقایق سترگ غیبی و مفاهیم والا یا انسان‌های بزرگ است و برج گاو، نفس اماره و رذایل بشری که هرچند هیبت ظاهری بیخشد، در اصل حقارت آور است. در این بیت، عناصر نجومی محمل مفاهیم متنوعی شده‌اند. سرطان و شیر در بیت دوم ایهام دارند؛ به این ترتیب که مولوی تأثیر هم‌جواری نیکو را هم با نام برج‌ها بیان می‌کند و هم با نام حیوانات. برج سرطان خانهٔ ماه است و اسد خانهٔ خورشید، بنابراین شاید شاعر به‌طور ضمنی اشاره‌ای نیز به بهره‌مندی نور ماه از خورشید دارد که نمادی از سالک و واصل است:

ز شیر چرخ گریزی به برج گاو روی خری شوی به صفت راه کهکشان گیری

و گر تو خود **سرطانی** چو پهلوی شیری یقین ز پهلوی او خوی پهلوان گیری

(مولوی، ۱۳۹۲، ۱۰۹۵/۲، غ ۳۰۵۷)

نمونهٔ دیگر: خرچنگ (همان، ۷۶۳/۲).

## ۲-۱۱. جدی

جدی خانهٔ زحل و جایگاه شرف مریخ و وبال قمر است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۹۷). مولوی ۳ بار از این برج یاد می‌کند که ۱ بار با نام معادلش بزغاله است. جدی در یک بیت، نماد سالک مقهور عشق و در دو بیت دیگر، به طریق مجازی و نمادین، معنی آسمان دنیا، عناصر هستی یا تعلقات و مظاهر زندگی دنیوی می‌دهد.

جدی با تولد دوبارهٔ خورشید مرتبط است (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۴۳)؛ نکته‌ای که در مفهوم یکی از بیت‌های مولوی بی تأثیر نبوده است. در این نمونه، ضمن آنکه برج‌ها از معبر جاندارانگاری در معنای خود نیز فهمیده می‌شوند و گویی مخاطب تابلویی از بزمی در فلک هشتم را مقابل خود می‌بیند، با مفهوم نمادین نیز مواجه هستیم: فضایی معنوی که طی آن، جدی که سالک گرفتار عشق است، مشتاقانه در تکاپوی قربانی شدن است. اسد که به واسطهٔ خورشید نیز با جدی تناسب دارد، عشق است یا معشوق. حوت نیز می‌تواند مستغرق آب حیات معرفت باشد. هم‌جواری حوت و حمل را که می‌تواند با احیای معنوی و طراوت دل مرتبط باشد، نباید فراموش کرد:

**جدی** را بین به کرشمه به **اسد** می‌نگرد **حوت** را بین که ز دریاچه برآورد غبار  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۳۸۸/۱، غ ۱۰۹۲)

نمونه‌های دیگر: (همان، ۳۸/۱ و ۷۹۵/۲)، بزغاله (همان، ۷۹۶/۲).

## ۲-۱۲. دلو

دلو خانهٔ زحل و محلّ وبال شمس است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۴۱۰). دلو در غزل مولوی ۳ بار به کار رفته، به انتقال مفاهیمی چون حیات معنوی، معرفت و عشق کمک می‌کند که نتیجهٔ ارتباط واژهٔ دلو با آب و وجوه نمادین آن است. همچنین «حلول خورشید در برج دلو علامت نزول باران است» (ورجاوند، ۱۳۶۶: ۴۴۷).

در بیت زیر، آب حیات، عشق و معرفت است که موهبت الهی است و از عالم بالا نازل می‌شود. صفت «آن» ماورایی بودن و ارزش آب را مؤکّد می‌کند. پر شدن دلو گردون از این آب، تعبیری از تجلّی و افاضه است و بهره‌مند شدن دل‌ها از معنویت. سنبله ایهام دارد؛ زیرا هم برج فلکی است و در تناسب با دلو، گستردگی دامنهٔ فیض را

القا می کند و هم خوشه گندم که با صفت خشک، نمادی از هرکس و چیز بی بهره از عشق و احوال معنوی است. گوهر نیز تلمیحی ظریف به ماجرای خضر و آب حیات دارد. طبق روایت، اسکندر به خضر گوهری داد که هرگاه به آب نزدیک می شد، تابناک می گردید. مسیر تاریک رسیدن به رود نیز پوشیده از جواهر بود (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۴۹).

**دلو گردون** چو از آن آب حیات آمد پر شود آن سنبله خشک از او گوهر بار  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۳۸۸/۱، غ ۱۰۹۲)  
نمونه های دیگر: (همان، ۱۹۰ / ۱ و ۱۰۹۱/۲).

### ۳. کارکرد بلاغی - تصویری بروج فلکی در غزل مولوی

مولوی در تمام مواضع کاربرد بروج، از تصویرهای بلاغی بهره می گیرد. استفاده عرفانی و مخیل او از نام برج ها و کاربردها در بیت هایی که محمل چند تصویرند، جلوه های کارکرد تصویری را متعددتر کرده است. بروج فلکی یا خودشان تصویری مستقل شده یا به عنوان بخشی از آن آمده اند. به این ترتیب، ۱۳۹ تصویر شکل می گیرند: ۴۵ نماد، ۳۷ ایهام، ۲۳ کنایه و ۱۹ تشبیه. البته تصاویری مثل استعاره با ۶ نمونه، جناس با ۵ و تلمیح با ۴ مصداق هم هستند که در این مقاله همراه با بیت های مربوط به دیگر تصویرها بررسی شده اند. یکی از نکات قابل توجه در غزل مولوی، تلفیق تصاویر بروج فلکی با یکدیگر است؛ مثل تشبیهات نمادین، کنایه - نماد و تشبیه - کنایه. حمل، اسد، ثور و میزان، بیشترین نمود تصویری را در غزلیات مولوی دارند.

#### ۳-۱. کارکرد نمادین

نماد تصویری، محوری برای القای مفاهیم عارفانه است؛ مفاهیمی ماورایی که غالباً در ظرفیت معنایی واژه های مستقیم و یک لایه نمی گنجند. از نظر یونگ<sup>۱</sup>، «نماد بهترین

تصویر برای تجسم امور نسبتاً ناشناخته‌ای است که نمی‌توان آن‌ها را به شیوه‌ای روشن‌تر نشان داد» (دلاشوا، ۱۳۶۴: ۹). قابلیت نماد برای جذب تأمل خواننده و به چالش کشیدن ذهن او جهت یافتن مفاهیم متعدّد، آن را برای مقاصد عرفانی کارآمدتر کرده است. مولوی علاوه بر ایجاد تصاویر نمادین بی‌سابقه، نمادهای مرسوم را نیز در معبر قریحه و اندیشه‌اش طراوت و حیاتی تازه می‌بخشد (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۳۳). آسمان و وابسته‌هایش دست‌مایه‌ای بارز برای نمادپردازی‌های مولوی است.

نماد، پربسامدترین تصویر مولانا در این زمینه موضوعی است و بسیاری از تصاویر او به‌خصوص تشبیهات و کنایه‌ها نیز معنای نمادین دارند. عرفان ژرف، زنده و مسلط بر شعر، محوریت ناخودآگاه در سرایش اشعار که فرایند دمیده شدن تخیل در پدیده‌ها و موضوعات را به شکل نمادین قوت می‌بخشد، در کنار دیگر مؤلفه‌هایی که از نماد ذکر شد، زمینه این نمود قابل توجه شده‌اند. برج حمل برجسته‌ترین تصویر نمادین است؛ زیرا همان طور که اشاره شد، با خورشید و بهار ارتباط دارد که بخشی از مهم‌ترین و مطلوب‌ترین مفاهیم ذهنی مولوی را انتقال می‌دهند؛ همچون تقرّب، طلب، معرفت، بهره‌مندی از محضر راهبر، احیا و شکوفایی معنوی و نکوهش نفس و دنیای مذموم.

در این نمونه، مخاطب که خداوند است، طی تشبیهی جمع، یک بار به آفتاب و دیگر بار به جان مانند شده است. بازگشتن آفتاب به حمل، ابتدا کنایه از رسیدن بهار و اعتدال طبیعت است که مولوی از آن برای القای مفاهیم عرفانی استفاده می‌کند. در عین حال، حمل نمادی است که هم وجود و دل مولوی از آن برمی‌آید و هم اوضاع و احوال و دنیا و اهل آن. همچنین نماد سالکانی دیگر است که با درخشش آفتاب عنایت الهی در وجودشان حیات معنوی پیدا می‌کنند. حمل در بیت دوم به طریق استعاره مکنیه، به کالبد و جسم مانند شده است. آفتاب و حمل در لازمه معنای خود، با

مفهوم نمادین خزان و دی که بر رکود معنوی و وجود دور از عشق و تقرّب دلالت دارد، در تضاد هستند:

آفتابا رجوع کن به **حمل** بر جبین خزان و دی نه داغ  
آفتابا تو در **حمل** جانی از تو سرسبز خاک و خندان باغ  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۴۶۵/۱، غ ۱۳۰۰)

در این بیت، از اثر مهر و عنایت خداوند یا پیر و مراد، جهان نیز روی در صلح دارد. با آنکه شاعر نیم‌نگاهی به عقیده تأثیر افلاک در حوادث عالم طبیعت می‌اندازد، در اصل می‌خواهد بگوید خاکدان (که با واژه «این» محقّر اراده شده است) به واسطه تأثیر و پرورش مهرآمیز ربّانی ارزش می‌گیرد و رشد می‌کند. از تقابل ثور و اسد، مفهوم نمادین دشمنی، کینه‌توزی و ناسازگاری افراد، عواطف و ذهنیات برداشت می‌شود و آشتی آن‌ها پایان این ناهم‌سنخی‌ها، تخصص‌ها و نیز ستم و ستم‌دیدگی یا غالب و مغلوبی است. این رویداد، تحقق تأثیر عشق است. «این عشق که از در و دیوار عالم بر مولوی فرومی‌ریزد... در نظر وی بنیاد کائنات و عالم هستی است» (یوسفی، ۱۳۷۱: ۲۱۶).

شاه مرا میل چو در آشتی است کرد در افلاک اثر آشتی  
گشت فلک دایه این خاکدان **ثور** و **اسد** آمد در آشتی  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۱۱۴۴/۲، غ ۳۱۷۶)

نمونه‌هایی دیگر: حمل (همان، ۳۱۶/۱)، جوزا (۲۶۵/۱)، ترازو (۷۸۵/۲)، سنبله (۴/۱)، جدی (۳۸۸/۱)، گاو (۱۹۰/۱).

### ۲-۳. تصاویر ایهامی

مهم‌ترین وجه قابل توجه «یک بیان ایهامی همین است که به خواننده آزادی انتخاب می‌دهد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۴۳۴). ایهام دومین تصویر مولوی در کاربرد بروج فلکی است. در این میان، ایهام تناسب با ۲۷ نمونه مقدم است و سپس ایهام

ترجمه با ۶، ایهام با ۳ و ایهام مترادف با ۱ نمونه دیده می‌شوند. اسد، برّه و عقرب بیشترین تصاویر ایهامی را جلب کرده‌اند. مهم‌ترین مفاهیم القاشده توسط ایهام‌های این بخش عبارت‌اند از: بهره‌مندی از محضر راهبر، تقرّب، معرفت، عشق و نفی صفات نفسانی.

در این نمونه، جناس تام میان دو تیر و ایهام در نشان (نشانی، علامت) جلب توجه می‌کند. راست نیز استخدام دارد (بی‌انحراف، صراط مستقیم). «ساعتی» سرعت تأثیر را القا می‌کند. تیر چرخ کنایه از عطارد است که هیئت انسانی یافته، با معنای غایب کمان تناسب دارد. سالک در تشبیهی مضمّر و تفضیلی، به شرط طی طریقی بایسته و شایسته می‌تواند بر سیّاره عطارد که مظهر دانایی است پیشی گیرد و او را نه تنها همراه بلکه تکریم‌کننده خویش گرداند. «مانند کمان زه کسی شدن» هم می‌تواند کنایه‌ای از یاری دادن به کسی در رسیدن به هدف باشد:

ور به نشان ما روی راست چو تیر ساعتی قامت تیر چرخ را بر زه خود **کمان** کنی  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۸۸۰/۲، غ ۲۴۶۵)

در بیت زیر، سمک می‌تواند نمادی از دنیا و زمین در برابر فرشتگان و اهالی آسمان باشد. «معدن ملاح» و خاستگاه زیبایی، معبود است؛ او که هم سبب و مسیر تقرّب است و هم خود آن و مقصود از آن. سمک در معنای غایب با فلک ایهام تناسب دارد. ایهام تناسب نمک با بحر و موسیقی درونی و واج‌آرایی «د» که به تأکید مفهوم دیدن مدد می‌رساند، به زیبایی‌های این بیت افزوده است:

ای در فلک جان ملک در بحر تسبیح **سمک**

در هر جمال از تو نمک ای دیده و دیدار من

(همان، ۶۴۴/۱، غ ۱۸۰۹)

دیگر موارد: ایهام تناسب: اسد (۸/۱)، شیر (۱۰۹۳/۲)، برّه (هما/۱۱)، ایهام ترجمه: ثور (۵۶۷/۱ و ۸۳۷/۲)، سمک (۸۱۶/۲)، ایهام: میزان (۵۹۴/۱)، ایهام مترادف: کژدم (۱۱۲۶/۲).

## ۳-۳. کارکرد کنایی

کنایه «به کلام عادی رنگی از شعر می‌دهد و تیزهوشی و ظرافت را به چالش می‌خواند» (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۷۶). سومین ابزار تصویری مولوی در کاربرد بروج فلکی، کنایه است که شاعر ضمن تصاویر دیگر هم بر آن تأکید دارد. از نکات برجسته این بخش، شکل‌گیری کنایه-نماد است؛ به این ترتیب که ابتدا متوجه معنای کنایی می‌شویم و پس از آن، ظرفیت نمادین جلب توجه می‌کند. در این میان، از نظر وضوح و خفا، ایما بالاترین بسامد را دارد و از منظر دلالت، کنایه از موصوف و سپس کنایه از فعل یا مصدر است. اسد بیشترین تصاویر کنایی را ایجاد کرده است. کنایه‌هایی مانند ماه به میزان بودن و زهره به میزان رفتن نیز که در فرهنگ‌ها یافت نشدند، به نظر می‌رسد حاصل ابتکار خود مولوی است. مهم‌ترین موضوعات القاشده توسط کنایه‌های این بخش عبارت‌اند از: طلب، عشق، قرب و نکوهش وابستگی‌های نفسانی.

بیت زیر توصیه به استفاده از قابلیت‌های شب برای عبادت و عبودیت است و نیز تأثیر کیفیت روز در توفیقات شب. زین بر گاو نهادن، کنایه از آماده‌زراعت یا امور دیگر شدن است که در اینجا استفاده از بهره‌های معنوی تهجد برای زندگی روزمره است؛ ضمن اینکه با توجه به معنای نمادین گاو و برج ثور می‌تواند غلبه بر تعلقات دنیوی نیز باشد. خرمن کردن، کنایه از زمینه را برای بهره‌مندی فراوان مهیا کردن است. خرمن پراکندن ماه هم اشاره به هاله و درخشش آن دارد و هم نمادی است از ظرفیت شب برای روشن کردن دل و افزودن بصیرت. روز نماد امور زندگی است و نیز در اجتماع بودن. خرمن در معنای غیر هاله، با گاو تناسب دارد. گاو به گاو حقیقی و ثور فلک ایهام دارد. سنبله در معنای غایب با عناصر زراعی این بیت متناسب است. در مصرع دوم، ستارگان برج سنبله به کاه‌هایی تشبیه شده‌اند که می‌تواند تعبیری نمادین از نشانه‌های متعددی باشد که خداوند به بندگانش می‌دهد تا مسیر درست را

تشخیص دهند. می‌بینیم که بیت چگونه کنایه، استعارهٔ مرکب (زین بر برج ثور نهادن)، ایهام و نماد را همراه کرده است تا مطلبی مفصل را به‌طور موجز القا کند:

شب ماه خرمن می‌کند ای روز زین بر **گاونه**

بنگر که راه کهکشان از **سنبله** پر کاه شد

(مولوی، ۱۳۹۲، ۱۹۰/۱، غ ۵۲۵)

در بیت زیر، دلو گردون در ساختاری کنایی (برج دلو) نمادین به کار رفته است و به‌دلیل تلمیحی که بیت به داستان حضرت یوسف دارد، نمادی است از امداد الهی، عنایات خداوند، جذبات ملکوتی، گشایش، وارستگی و تعالی که با مفهوم نمادین شب و چاه در تقابل است. در عین حال، تشبیه مضموری هم بین مخاطب شعر و حضرت یوسف برقرار است. شب نمادی از غفلت، گناه، هراس‌های دنیایی و گمراهی است. جناس تام دو دلو و کاربرد «آن» برای تأکید بر جنبهٔ ماورایی دلو قابل توجه است:

در چاه شب غافل مشو در **دلو گردون** دست زن

یوسف گرفت آن **دلو** را از چاه سوی جاه شد

(همان، ۱۹۰/۱، غ ۵۲۵)

دیگر مصداق‌ها: شیر فلک (همان، ۱۱۴۱/۱)، میزان (۳۲/۱)، حمل (۱۱۴۲/۱)، گاو (۳۸۸/۱)، سنبله (۸۱۷/۲)، کمان (۸۸۰/۲).

### ۳-۴. تصاویر تشبیهی

یکی از انواع بنیادی و پرنمود تصویر، تشبیه است که باید ریشهٔ آن را از قیاس اصولی و تمثیل منطقی جست‌وجو کرد. انسان برای تجسم مقصود به تشبیه متوسل می‌شود (همایی، ۱۳۷۳: ۱۳۸). در تشبیهات یافت‌شدهٔ این تحقیق که معمولاً مفرد به مرکب و معقول به محسوس‌اند، حمل و میزان بیشترین بسامد را دارند. نکتهٔ قابل توجه در تشبیه‌های مفرد به مرکب، مرکب بودن مشبه در ژرف‌ساخت خود است. در این گونه تشبیهات، «مشبه به معمولاً مرکب اسمی (دوجزئی) است و در این صورت

مشبه در ذهن به دو جزء بسط می‌یابد» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۸۸). یکی از مؤلفه‌های مهم تشبیهات مولوی استفاده از مشبه یا مشبه‌به‌هایی است که قابلیت تأویل نمادین دارند. از سویی، با تشبیهات متعددی روبه‌رویم که کنایه نیز هستند. در بسیاری از نمونه‌ها برج‌ها به‌عنوان جزئی از ساختار مشبه‌به قرار گرفته‌اند تا به درک دقیق وجه شبه کمک کنند. مهم‌ترین مفاهیم القاشده توسط این تشبیهات عبارت‌اند از: تقرّب، طلب، عشق و تحذیر از وابستگی‌های نفسانی.

در بیت زیر، عشق خداوند در جان شاعر چونان آفتاب در برج حمل است که نیرویی تازه می‌دهد، می‌درخشد، می‌نوازد، گرم می‌کند، حیات می‌بخشد و سبزی و طراوت می‌آفریند. در این بیت، شاعر به شرف آفتاب توجه دارد که در حمل اتفاق می‌افتد. حمل جزئی از مشبه‌به این تشبیه مرکب است که محمل کنایه نیز شده است:

ای عشق تو در جان من چون آفتاب اندر حمل

وی صورتت در چشم من همچون عقیق اندر یمن

(مولوی، ۱۳۹۲، ۱/۶۳۵، غ ۱۷۹۰)

در بیت بعدی، که تلمیحی به «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵) دارد، برج میزان بخشی از ساختار مشبه‌به شده است. سایه در سایه‌ساز، نماد حمایت، آرامش و امنیت است و در سایه‌سوز، نماد تعلقات، کثرات و دل‌بستگی‌های مانع تقرّب. پارادوکس مصرع بسیار مؤثر است. تکرار واج سین در این بافت معنایی به القای مفهوم سایه و سوختن مدد رساننده و بسامد مصوّت «آ» کلام را قرین مباحثات و تفخیم کرده است. مانند ماه در میزان بودن نیز تعبیری کنایی از بسامان بودن اوضاع و احوال است. میزان دارای ایهام به نظر می‌رسد که در این صورت، با معنای ترازو نوعی انطباق از آن برمی‌آید. گویا مولوی می‌خواهد بگوید مسیر من با تو یکی است و تحت شعاع نور و سایه تو هستم:

سایه‌ساز ماست نور سایه‌سوز  
زانکه همچون مه به میزان تویم  
(مولوی، ۱۳۹۲، ۵۹۴/۱، غ ۱۶۷۳)  
نمونه‌هایی دیگر: حمل (همان، ۸۸۲/۱)، سنبله (۱۹۰/۱ و ۳۱۵)، میزان (۵۹۴/۱)،  
سرطان (۳۸۸/۱)، جوزا (۱۳۲/۱ و ۷۴۸، ۱۱۱۴/۲).

#### ۴. نتیجه‌گیری

بروج فلکی در غزلیات مولوی ۱۱۷ بار نمود دارند که به ترتیب بسامد (با نام اصلی و معادل) عبارت‌اند از: حمل ۲۸، اسد ۱۸، ثور ۱۴، میزان ۱۳، جوزا ۱۰، سنبله ۹، عقرب ۷، قوس ۵، حوت ۴، سرطان ۳، جدی ۳ و دلو ۳ بار. این اصطلاحات غالباً برای بیان مفاهیم مرتبط با احیای معنوی، تقرّب، عشق عرفانی، طلب، بهره‌مندی از محضر راهبر و نشاط روحانی به کار رفته‌اند و نیز حامل مفاهیم مربوط به بی‌بهرگی و بُعد معنوی و تعلّقات نفسانی هستند. حمل، اسد، ثور، میزان و سنبله بیشترین و متنوع‌ترین مفاهیم را القا کرده‌اند.

بارزترین نکته درباره‌ی حمل، تقارن کارکرد آن با واژه-تصویر خورشید و مفهوم تجدید حیات معنوی است. اسد با توجّه به اینکه خانه‌ی خورشید است و نزد مولوی بر خداوند، شمس تبریزی یا انسان برتر و کامل دلالت دارد، در تجسّم مراتب والای معرفت مؤثر افتاده است. ثور اغلب به القای مفاهیمی چون عالم محسوسات و تعلّقات نفسانی می‌انجامد. ارتباط‌های متعدّد لفظی و معنایی با واژه‌ی گاو و مجاورت و تقابل با اسد، از نکات خاصّ مربوط به این برج است. میزان گاه همراه با زهره بر وصال دلالت دارد؛ زیرا خانه‌ی زهره است و گاه با خورشید، دوری را القا می‌کند؛ زیرا محلّ هبوط خورشید است. تقارنی کنایی نیز بین ماه و میزان، نشانه‌ی مطلوب بودن احوال و اوضاع معنوی است.

جوزا به تبیین عشق ناشی از معرفت کمک می‌کند. سنبله گاه مفاهیمی چون برکات و بهره‌های معنوی را انتقال می‌دهد و گاهی نماد تعلّقات نفسانی است. تناسب

عقرب با نابودی و هراس و نیز برج عقرب با نحوست و ناهنجاری، موضوع گمراهی و بی‌بهرگی معنوی و نیز مخاطرات سلوک را با نام این برج قرین کرده است. قوس در فضایی از مفاهیم مربوط به شورمندی عشق عارفانه به کار می‌رود و حوت نیز به دلیل مجاورت با حمل و مقارنت با بهار، برای تبیین شادابی معنوی و طراوت روحانی. راه رفتن خاص خرچنگ گاه سبب کشف شباهت میان برج سرطان با انحراف‌انگیزی‌های نفس‌آماره و رذایل بشری شده است. جدی سالک فانی در عشق را تجسم می‌کند و گاه معنی عناصر هستی یا تعلقات دنیوی می‌دهد. برج دلو هم به القای حیات معنوی، معرفت و عشق کمک می‌کند که نتیجه ارتباط واژه دلو با آب و وجوه نمادین آن است.

با توجه به استفاده عرفانی - بلاغی مولوی از برج‌ها و کاربردهای در بیت‌هایی که محمل چند تصویرند، تعداد کارکرد تصویری نام بروج متعدّدتر است. او ۱۳۹ بار با نام برج‌ها تصویرآفرینی می‌کند: ۴۵ نماد، ۳۷ ایهام، ۲۳ کنایه و ۱۹ تشبیه. استعاره با ۶، جناس با ۵ و تلمیح با ۴ نمونه هم نمود یافته که همراه با تصویرهای دیگر بررسی شده‌اند. برج‌ها یا خودشان تصویری کامل شده‌اند یا جزئی از یک ساختار تصویری هستند. از نکات قابل توجه، همراه شدن تصاویر گوناگون با یکدیگر، به‌ویژه نماد، کنایه و تشبیه است. حمل، اسد، ثور و میزان بیشترین تصویرها را به خود جلب کرده‌اند.

مولوی از کارکرد نماد در ضمن اغلب تصویرهای دیگر نیز بهره می‌گیرد. حمل بارزترین تصویر نمادین مولوی است؛ زیرا با آفتاب و بهار مرتبط است که بر حوزه‌ای از مهم‌ترین مفاهیم ذهنی شاعر دلالت دارند. استفاده از ایهام دومین شگرد است. از آنجا که معنای غایب بعضی واژه‌ها نام برج را به ذهن می‌آورد، ایهام تناسب بسامد بیشتری دارد و بعد از آن ایهام ترجمه، ایهام و ایهام مترادف قرار می‌گیرند. اسد، بره و عقرب بیشترین تصاویر ایهامی را دارند. از نکات مهم مربوط به کنایه، شکل‌گیری کنایه - نماد است؛ کنایه‌هایی با ظرفیت تأویل نمادین که گاهی ابداعی به نظر

می‌رسند. ایما کنایه از موصوف و کنایه از فعل و مصدر، پرکاربردترین‌ها در این مبحث‌اند. برج اسد بیشترین تصاویر کنایی را دارد. در میان تشبیهات که معمولاً از نوع مفرد به مرکب و معقول به محسوس‌اند، حمل و میزان بیشترین نمود را دارند. شکل‌گیری تشبیه-کنایه و تشبیه نمادین، از خصایص این بخش است.

## منابع

- قرآن کریم.
- ابوریحان بیرونی (۱۳۶۲)، *التفهیم لأوائل الصنّاعه التّنجیم*، تصحیح، مقدمه، شرح و حواشی جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۲)، *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۴، تهران: طایفه.
- بیکرمن، ئی، دبلیو بی هنینگ و دیگران (۱۳۸۴)، *علم در ایران و شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: قطره.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۱)، *فرهنگ ایران باستان*، تهران: اساطیر.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۸)، *در سایه آفتاب (شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی)*، چ ۳، تهران: سمت.
- دگانی، مایر (۱۳۸۶)، *نجوم به زبان ساده*، ترجمه محمدرضا خواجه‌پور، چ ۱، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- دلاشو، م. لوفر (۱۳۶۴)، *زبان رمزی افسانه*، ترجمه جلال ستّاری، تهران: فردوسی.
- رایده، ماکسول (۱۳۳۵)، *نجوم برای همه*، ترجمه حسین علی رزم‌آرا، تهران: امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶)، *شعر بی دروغ، شعر بی نقاب*، تهران: جاویدان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، *پله پله تا ملاقات خدا*، چ ۳۱، تهران: مهارت.
- سعادت‌ی جبلی، افسانه، پروین گلی‌زاده و مختار ابراهیمی (۱۳۹۷)، *نمادشناسی خورشید در مثنوی*، نقد ادبی و بلاغت، دوره ۷، شماره ۲، صص ۹۵-۱۱۴.
- سعدی قوجه‌بگلو، محمد (۱۳۹۳)، *بازتاب عناصر نجومی در مثنوی معنوی مولوی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور کرج.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۸)، *رستاخیز کلمات*، تهران: سخن.
- شمیس، سیروس (۱۳۷۵)، *فرهنگ تلمیحات*، چ ۵، تهران: فردوس.

- (۱۳۷۷)، فرهنگ اشارات، چ ۱، تهران: فردوس.
- (۱۳۷۹)، بیان، چ ۹، تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان و آلن گریبان (۱۳۸۴)، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، چ ۲، تهران: جیحون.
- صرفی، محمدرضا (۱۳۸۶)، افلاک و اختران در مثنوی، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوه‌ر گویا)، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۰۳-۱۲۴.
- صرفی، محمدرضا و نجمه اکبری جور (۱۳۹۱)، معانی نمادین ماه در اسطوره‌ها و ایران باستان و بازتاب آن در اندیشه مولانا جلال‌الدین بلخی، مطالعات ایرانی، دوره ۱۱، شماره ۲۲، صص ۱۲۷-۱۵۳.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۵)، بلاغت تصویر، چ ۴، تهران: سخن.
- فشنگ‌ساز، نیلوفر (۱۳۹۱)، اساطیر یونان و صور فلکی، تهران: سبزان.
- قریشی، زهراسادات و مهین حاجی‌زاده (۱۳۹۵)، بازتابش‌های نقش اسطوره‌ای خورشید در مثنوی مولانا، مطالعات عرفانی، دوره ۱، شماره ۲۳، صص ۹۹-۱۳۲.
- کوپر، جی. سی. (۱۳۸۰)، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسچیان، تهران: فرشاد.
- ماهیار، عباس (۱۳۸۲)، شرح مشکلات خاقانی، ثری تا ثریا، چ ۱، البرز: جام گل.
- محمدی وایقانی، کاظم (۱۳۸۵)، مولانا و شعر، چ ۲، کرج: نجم کبری.
- محمدیان، عباس و مجید فرحانی‌زاده (۱۳۹۷)، استعاره مفهومی شادی در دیوان شمس، فصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، دوره ۹، شماره ۱۸، صص ۱۰۳-۱۲۴.
- مصفا، ابوالفضل (۱۳۸۸)، فرهنگ اصطلاحات نجومی همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی، چ ۴، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میتون، ژاکلین و سیمون میتون (۱۳۶۵)، کاوشی در ستاره‌شناسی، ترجمه محسن شانه‌چی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۶۶)، کاوش رصدخانه مراغه و نگاهی به پیشینه دانش ستاره‌شناسی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۳)، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانو همایی، چ ۲، تهران: هما.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۱)، چشمه روشن، چ ۴، تهران: علمی.